

نیستان مولو و کاشان سپهر

محمدعلی گلستانی شیشوان

دبیر زبان و ادبیات فارسی دبیرستان و پیش‌دانشگاهی رازی و مدرس
دانشگاه آزاد اسلامی واحد عجب‌شیر

چکیده

داستان جدا ماندن سپهری از کاشان چیزی شبیه به داستان جدا ماندن نی (مولانا) از نیستان (عالم معنا) است؛ با این تفاوت که «کاشان» سپهری کنایه از بهشت زمینی، اما «نیستان» مولوی کنایه از ملکوت آسمانی است. مثنوی معنوی چیزی جز شرح فراق و جدایی این نی ملکوتی از آن نیستان آسمانی نیست. نگارنده بر آن است در این مقاله به بررسی مقایسه گونه‌آرمان‌های این دو شاعر کلاسیک و معاصر بپردازد.

کلیدواژه‌ها: مولانا، نیستان، سپهری، کاشان، صدای پای آب

مقدمه

در عرفان سهراب سپهری دو اصل وجود دارد: یکی طبیعت بدوی که مظهر نور و روشنایی است و دیگری تمدن صنعتی و ماشینی که نماد ظلمت و تاریکی است. در ابتدا، آدمی در دامان طبیعت بدوی زندگی می‌کرده و با آن یکی بوده است. سپس از این نیستان نورانی، جدا گردیده، و در قفس تمدن صنعتی و عصر معراج پولاد و اصطکاک فلزات اسیر شده است. اکنون وظیفه‌آدمی رها شدن از زندان تمدن و تجدد و بازگشت به آن موطن اصلی است تا بار دیگر با طبیعت بدوی یکی شود.

متن اصلی (بحث و بررسی)

تفاوت اساسی سهراب با مولوی این است که سهراب طبیعت بدوی را از نور و روشنی می‌داند و آن را ستایش می‌کند؛ در حالی که مولوی دنیا و طبیعت بدوی را از ظلمت می‌داند و از آن گریزان است. او می‌گوید: این عالم از ظلمت آفریده است (...حق تعالی ضد نداشت. می‌فرماید: که: «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًا فَاحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ»). پس این عالم را آفرید که از ظلمت است، تا نور او پیدا شود و همچنین انبیا و اولیا را پیدا کرد که «أخْرَجَ بَصَفَاتِي إِلَى خَلْقِي» و ایشان مظهر نور حق‌اند تا دوست از دشمن پیدا شود... (مولوی، ۱۳۹۰: ۱۴۴). از همین نکته می‌فهمیم که عرفان سهراب از مولوی جداست و بیشتر به سمت عرفان چینی یا دائونیسیم سوق دارد و مرشد او مولانا نیست بلکه ژوانگ-زی چینی است. ژوانگ-زی طبیعت بدوی را می‌ستاید و خواستار بازگشت به آن است؛ در حالی که مولانا آن را بی‌قدر و قیمت می‌داند و هدفش گریز از آن است:

«... بلکه عالم کفی است. این دریای آب، خود علم‌های اولیاست. گوهر، خود کجاست؟ این عالم کفی پرخاشاک است. اما از گردش آن موج‌ها و مناسبت جوشش دریا و جنبیدن موج‌های آن کف خوبی می‌گیرد... قلب زرانود است یعنی این دنیا که کفک است قلب است و بی‌قدر است و بی‌قیمت است. ما زرانودش کرده‌ایم...» (همان: ۶۲)

طبیعت پرستی سهراب در شعر «صدای

پای آب» او مشهود است. در این شعر، سهراب از نماز در مسجد سبز طبیعت سخن گفته که مؤذنش باد است و روی گل‌دسته سرو ندای اذان را سرمی‌دهد. علف تکبیره‌الاحرام می‌گوید و موج قد قامت. نماز رو به طرف گل سرخ است، سجاده دشت است، و جا نماز چشمه و مهر نور و کعبه بر لب آب و زیر آفاق بنا شده است. حجرالاسود روشنی باغچه است. سهراب در این معبد سبز و با این طبیعت بدوی به نیایش می‌پردازد. چراکه شاعر طبیعت را چونان خدا ستایش می‌کند. (سیروس شمیسا، ۱۳۸۲: ۵۷)

«اهل کاشانم

قبله‌ام یک گل سرخ

جانمازم چشمه، مهرم نور / دست، سجاده من

من وضو با تپش پنجره‌ها می‌گیرم

من نمازم را وقتی می‌خوانم

که اذانش را باد گفته باشد سر گل‌دسته سرو

من نمازم را پی تکبیره‌الاحرام علف می‌خوانم

بی‌قد قامت موج

کعبه‌ام بر لب آب

کعبه‌ام زیر آقاقی‌هاست

حجرالاسود من روشنی باغچه است»

این شعر که با جمله «اهل کاشانم» شروع می‌شود، اشاره به این دارد که کاشان همان مدینه فاضله، آرمان شهر، ناکجا آباد